

بررسی تطبیقی مبانی هرمنوتیک شلایرماخر و گادامر در مواجهه با متن دینی

محمد رضا اسدی*

فاطمه نورنژاد**

چکیده

پیوند عمیق بین فرهنگ دینی و مقوله تفسیر متون دینی در جوامعی که مبتنی بر وحی و کلام الهی اند، سبب می‌شود تا ارائه نظریات نو در این زمینه، عالمان دینی را با پرسش‌های جدیدی مواجه کند. از جمله مهم‌ترین مسائل، مسئله دستیابی به قصد مؤلف و به تبع آن دستیابی به فهم عینی و پایان‌پذیر فرآیند تفسیر و فهم است. مقاله حاضر در پی بررسی تطبیقی آرای هرمنوتیکی شلایرماخر و گادامر در باب فرآیند فهم و تفسیر است که قابل تسری به عرصه تفسیر متون دینی نیز هست.

واژگان کلیدی: هرمنوتیک، فهم دینی، تفسیر، عینیت، نسبیت.

*. استادیار و عضو هیئت علمی گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی.

** کارشناس ارشد فلسفه دین، دانشگاه علامه طباطبایی.

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۵ تاریخ تأیید: ۹۱/۳/۱۹

۱. مبانی مؤلف‌محوری نزد شلایرماخر

۱-۱. تفسیر دستوری (گرامری) (Grammatical Interpretation)

شلایرماخر سخن گفتن و فن فهم را در ارتباط با یکدیگر می‌داند. سخن گفتن، سمت خارجی اندیشه و هرمنوتیک بخشی از فن تفکر است و بنابراین امری فلسفی است و ارتباط این دو با یکدیگر به نحو موازی است. سخن گفتن، واسطه‌ای است برای اشتراک افکار و به این علت، علم هرمنوتیک و بلاغت به یکدیگر تعلق دارند. در حقیقت، فرد به وسیله سخن گفتن فکر می‌کند و تفکر با گفتار درونی به بلوغ می‌رسد؛ اما هر زمان که متفکر درمی‌یابد ضروری است آنچه را که اندیشیده تثبیت کند، آنجا هنر گفتار، نمایان می‌شود. ارتباط هرمنوتیک و علم بلاغت به نحوی است که می‌توان گفت هر عمل فهم، سمت معکوس عمل گفتار است و فرد باید به تفکری که در پس یک عبارت مشخص نهفته است، برسد (Schleiermacher, 1987, pp.158-159). پس «هنگامی که شلایرماخر عمل فهم را معکوس عمل گفتار می‌داند، این به معنای بازسازی یک ساختار خواهد بود؛ بنابراین هرمنوتیک، «نوعی وارونگی علم بلاغت است» (Gadamer, 2004, p.188). مدعای فوق را می‌توان مبتنی بر این اندیشه دانست که هر سخنی باید با آگاهی پیوند زده شود؛ یعنی هر سخنی وابسته به یک تفکر پیشینی است و رسالت اساسی عمل فهم، بدون شک، تشکیل شده از ترسیم اندیشه‌ای است که در پس زمینه‌ی آن سخن پنهان است؛ بنابراین آنچه یک مفسر باید در پی آن باشد عبارت است از آشکارکردن اندیشه‌ای که گوینده قصد بیان آن را داشته است (Grondin, 1994, p.6).

۱-۲. تفسیر روان‌شناختی (فنی) (Psychological or Technical Interpretation)

تلقی شلایرماخر از هرمنوتیک، درک فردیت مؤلف و نفوذ به دنیای ذهنی اوست. با این تلقی مفسر موظف است به تفکری که در پس عبارات مؤلف وجود دارد برسد. این امر به معنای بازسازی اندیشه‌ای است که نویسنده در پی بیان آن بوده است. شلایرماخر در دوره دوم از اندیشه هرمنوتیکی خویش، سهم بسیار زیادی برای سویه فنی تفسیر در نظر گرفت. وی تفسیر فنی را راهنمایی برای بازسازی معنای متن از رهگذر فهم ذهنیت مؤلف، با بهره‌گیری از فهم هم‌دلانه و تجربه احساسات دانست (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۹۲). او برای

دستیابی به این هدف از روش شهودی و مقایسه‌ای بهره می‌گیرد؛ به نحوی که در روش مقایسه‌ای، مفسر در پی یافتن قوانینی عام است تا با قراردادن جنبه‌های شخصی نویسنده در ذیل آن، بتواند از طریق مقایسه و تطبیق به آن‌ها دست یابد. سبب شکل‌گیری چنین باوری در شلایرماخر این است که هر فردی ذره‌ای کوچک از کس دیگری را در خود حمل می‌کند؛ به طوری که آنچه باعث برانگیختن شهود می‌شود مقایسه با خود است؛ بنابراین شلایرماخر می‌تواند بگوید فردیت نویسنده را می‌توان به صورت مستقیم و با تبدیل خود به دیگری دریافت کرد. تمرکز او در فرآیند فهم بر مسئله فردیت است و معتقد است از طریق حد غایی بیگانگی و آشنایی، فردیت به دست می‌آید. روش فهم از طریق مقایسه به طور مساوی با آنچه که بین خود و دیگری مشترک است در ارتباط است و نیز از طریق شهود با آنچه منحصر به فرد است، در ارتباط می‌باشد؛ بنابراین هم قیاسی و هم شهودی خواهد بود (Gadamer, 2004, p.188).

شلایرماخر - که ایده بازسازی از سوی مفسر را میسر می‌داند - بر این باور است که هنگامی که مفسر دست به بازآفرینی ذهنیت مؤلف می‌زند، در گام نخست چنین به نظر می‌رسد که به علت وجود فردیت‌های گوناگون، نوعی بیگانگی بین مؤلف و مخاطب او در جریان است که سد راه بازآفرینی است؛ اما به این نکته نیز باید توجه داشت که بین انسان‌ها تجارب و احساسات مشترکی به واسطه اشتراک در نوع انسانی وجود دارد که فهم دنیای ذهنی دیگری را امکان‌پذیر می‌کند؛ یعنی اشتراک در فهم کلمات، افعال، اشارات، رفتارها و... اعتقاد به ایده اشتراک در آگاهی، مفسر را قادر می‌سازد معنای کلمات و اشارات دیگران را درک کند. به همین جهت شلایرماخر مدعی شد که اشتراک در انسانیت اساس هر فهمی است (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۹۷). هرچند مقصود از بازسازی کردن ذهنیت مؤلف به معنای تجربه کردن آن چیزی است که خالق اثر تجربه کرده است، نه تحلیل روانی او و کشف انگیزه‌ها و محرک‌های او برای آفرینش اثر (پالمر، ۱۳۸۹، ص ۱۰۱).

اما گادامر در برابر هرمنوتیک رماتیک که بر بازسازی ذهنیت مؤلف تأکید داشت، هدف هرمنوتیک را درک دنیای ذهنی مؤلف نمی‌داند و در مواجهه مفسر با متن و درک معنای

آن، توجهی به ذهنیتِ خالق اثر ندارد. وی معتقد است: «معنای یک متن فراتر از آن چیزی است که مؤلف در ابتدا در نظر داشته است. رسالت فهم، مربوط به معنای خود متن است» (Gadamer, 2004, p.372). او بر خلاف شلایرماخر به دنبال این نیست که به دنیای ذهنی مؤلف نفوذ کند و فرآیند پیدایش متن را توصیف کند و نیز به دنبال دستیابی به درک مخاطبان اولیه اثر نیز نیست. معنای متن باید جدای از خاستگاه آن و صرف‌نظر از قصد مؤلف فهم شود. تنها در این صورت است که روزنه‌ای برای فهم‌های نو گشوده می‌شود و تا زمانی که مفسر خود را از مؤلف و مخاطبان اولیه اثر رها نکرده باشد، امکان دستیابی به این فهم‌های نو وجود ندارد (Ibid, p.395). گویی مؤلف یکی از مفسران متن است که تفسیر او هیچ برتری بر سایر مفسران ندارد. با چنین دیدگاهی فرآیند فهم، عملی تولیدی است نه باز تولیدی؛ یعنی هنگام تفسیر متن، معنای جدید تولید می‌شود و در خلق این معنای جدید علاوه بر متن، ذهنیت مفسر نیز مؤثر است.

۳-۱. دور هرمنوتیکی (Hermeneutic Circle)

هر فهمی نزد شلایرماخر تلفیقی از دو سویه دستوری و روان‌شناختی است. به بیان دیگر مفسر باید فهمی از سبک و اندیشه مؤلف، فردیت و دنیای ذهنی او داشته باشد تا بتواند اثر او را فهم کند و در عین حال از سخن هر فردی می‌توان دریافت او چگونه انسانی است. ترتب این دو امر یک روند دوری را شکل می‌دهد. از آنجا که لازمه تفسیر دستوری، شناخت کامل زبان و نیز لازمه تفسیر روان‌شناختی، شناخت کامل حیات عقلانی مؤلف است؛ هر چند هیچ یک از این دو هرگز به نحو کامل حاصل نمی‌شوند؛ بنابراین می‌توان گفت مفسر می‌بایست هنگام تفسیر همواره در یک حرکت دوری، در رفت و برگشت باشد؛ یعنی برای فهم یک متن، نویسنده آن را و تمامیت زندگی او را باید شناخت و از جانب دیگر برای شناخت نویسنده، سخن و اثر او را باید درک کرد. شلایرماخر در سطح تفسیر روان‌شناختی، وجود اشتراک معنا بین مؤلف و مخاطب او را مفروض می‌دارد؛ یعنی آنچه فهمیده می‌شود باید از پیش معلوم باشد و مفسر بدون داشتن درکی کلی از اندیشه مؤلف و موضوع اثر او و نشانه‌های زبانی موجود در اثر، قادر به درک پیام اثر نخواهد بود

و بدون این پیش‌دانسته‌ها نمی‌توان به دور هرمنوتیکی نفوذ کرد. از سوی دیگر گزاره‌ها و سایر اجزای زبانی نیز هر یک در برطرف نمودن ابهام کلیت اثر مؤثرند. وی نفوذ به دور هرمنوتیکی را نیازمند نوعی طفره و دو عنصر پیشگویی و مقایسه را نیز راهگشا می‌داند. در تفسیر روان‌شناختی مفسر موظف است از طریق پیشگویی، خود را در افق مؤلف قرار دهد تا به وسیله متن، مقصود مؤلف را حدس زند و سپس اثر او را با آثار سایر معاصران مؤلف مقایسه کند تا از این طریق به درک بیشتری از متن برسد (Bontkeo, 1996, pp.34-35).

۲. شلایرماخر و امکان دستیابی به معنای نهائی متن

شاید بتوان دور هرمنوتیکی و سیر رفت و برگشت در آن را، گرایش هرمنوتیک شلایرماخر به نسبت‌گرایی تلقی کرد؛ اما قصد او از این نسبت‌گرایی بیشتر به صورت طرحی توصیفی برای فرآیند فهم است تا به عنوان یک اصل اساسی. گادامر این مدعای خود را این‌گونه اثبات می‌کند که «زمانی که شهود رخ می‌دهد فهم کامل متن حاصل می‌شود، زمانی که در نهایت به نظر می‌رسد تمام عناصر منفرد ناگهان روشن می‌شوند» (Gadamer, 2004, p.189). علاوه بر این، طرح عناصری نظیر بازسازی دنیای ذهنی مؤلف با توسل به روش حدس، دستیابی به ایده اثر به جای کشف قصد مؤلف، لزوم تلاش مفسر جهت رسیدن به فهمی بهتر از فهم خود مؤلف نیز می‌توانند زمینه‌ساز برداشت نسبت‌گرایانه از هرمنوتیک شلایرماخر باشند؛ اما از سویی دیگر او بر این باور بود که یک متن تنها دارای یک معناست که آن را معنای بنیادی آن متن می‌نامید؛ زیرا در تأویل صحیح، تمام اجزای متفاوت، حول یک نتیجه واحد گرد می‌آیند. تأکید وی بر نتیجه واحد حاکی از آن است که او نپذیرفته که یک متن می‌تواند چند تأویل متفاوت داشته باشد و مفسر هر روشی را دنبال کند باید سرانجام به معنای نهایی متن برسد (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۵۲۶).

۳. مبانی مفسر محوری در آرای گادامر

۳-۱. امتزاج افق‌ها

فهم متن را می‌توان از سنخ گفت‌وگویی دو فرد با یکدیگر دانست؛ بنابراین، اگرچه هدف تفسیر گوش سپردن به متن و گشودگی به سوی آن است، اما مفسر به عنوان یک طرف

مکالمه در شکل دادن معنای متن نقش مهمی بر عهده دارد. به این ترتیب محتوای متن از مشارکت مفسر و متن پدید می‌آید. گادامر بر این باور است که تجربه هرمنوتیکی، در بازسازی پرسش اصلی و تاریخی متن خلاصه نمی‌شود؛ زیرا مفسر همواره خود را در افق معنایی و موقعیت هرمنوتیکی خاص خود می‌یابد و نمی‌تواند خود را کاملاً از پرسش‌ها و پیش‌داوری‌های خویش رها سازد. پس بازسازی کامل افق معنایی گذشته ممکن نیست. از سوی دیگر پرسش تاریخی‌ای که متن، پاسخ به آن بوده با گشودگی مفسر به آن خود را نشان می‌دهد. مفسر برای پاسخ گفتن به پرسشی که متن در برابر او می‌نهد، خود شروع به پرسشگری می‌کند. احیای پرسشی که متن، تلاشی برای پاسخ به آن است جز از طریق رفتن به فراسوی افق تاریخی‌ای که متن نشان می‌دهد، میسر نمی‌شود. احیای این پرسش، در همان جریان پرسشگری رخ می‌دهد که از طریق آن مفسر سعی می‌کند به پرسشی که متن از او می‌پرسد پاسخ دهد؛ اما پرسش احیاشده نمی‌تواند درون افق نخستینش واقع شود، بلکه در افقی جای می‌گیرد که مفسر را فرا گرفته است. بر این اساس گادامر ضرورت تجربه هرمنوتیکی را فراتر رفتن از احیای صرف می‌داند (Gadamer, 2004, p.374).

این بینش را می‌توان در تقابل با باورهای شلایرماخر و دیلتای دانست. ما در فهم چیزی از گذشته، آن را به نحوی به خودمان مرتبط می‌کنیم که بتوانیم در آن پاسخی به پرسش‌های خود بیابیم. متن تنها به دلیل پرسش‌هایی که امروز برای آن مطرح می‌شود به صدا در می‌آید. پس وظیفه مفسر این است که با گشودگی به سوی متن، به آن مجال سخن گفتن داده و به پرسشی که متن در برابر او می‌نهد گوش فرا دهد. نه تنها مفسر از متن می‌پرسد و در پی پاسخ به پرسش خود است، بلکه موقعیت هرمنوتیکی او نیز در مواجهه با متن مورد پرسش واقع می‌شود. این رابطه متقابل و دوسویه پرسشگری، وابسته به گشودگی مفسر به متن است. به میزان گشودگی مفسر به متن، متن نیز پرسشی در برابر او می‌نهد. هر چه گشودگی او به متن بیشتر باشد، متن فرصت ظهور و سخن گفتن بیشتری می‌یابد (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۲۴۵-۲۴۶). دوسویه‌گی پرسشگری، زمانی فهمیده می‌شود که مفسر،

متنی را مورد پرسش قرار دهد که خود از سوی آن مورد پرسش واقع شده است. در این صورت پرسشی که متن پیش‌روی مفسر می‌نهد با پرسشگری خود مفسر در بازی دیالکتیکی‌ای ادغام می‌شود. به همین دلیل است که فهم و تفسیر همواره از نیت مؤلف فراتر می‌رود. همان‌گونه که وقایع تاریخی نمی‌توانند به امیدها، خواسته‌ها و مقاصد انجام دهندگان تقلیل یابند، معنا نیز اگر واقعه‌ای تاریخی باشد نمی‌تواند به نیت مؤلف فرو کاسته شود (Gadamer, 2004, p.296).

۳-۲. کاربرد (Application)

کاربرد نزد گادامر عبارت است از مرتبط کردن معنای موضوع و متن، با زمان حال (پالمر، ۱۳۸۹، ص ۲۰۶). مفسر برای فهمیدن نمی‌تواند خود و موقعیت هرمنوتیکی‌اش را که در آن به سر می‌برد از نظر دور بدارد. او اگر می‌خواهد چیزی از متن بفهمد، بایستی آن را به موقعیت خود مرتبط کند (Gadamer, 2004, p.289). در زمان حال اندیشیدن و مشروط به عصر و زمانه بودن، از مقتضیات هستی‌شناختی ماست. ارتباط دادن هر نوع فهمی با زمان حال، به این معناست که فاعل شناسا همواره به اقتضای ساختار وجودی و معرفتی خود، هنگام مطالعه و بررسی، از موضع و منظر زمان حال، به آنها می‌نگرد و این، سرنوشت محتوم معرفت‌شناختی و وجودشناخت اوست؛ اما نگاه از موضع و منظر حال چه معنایی دارد؟ گادامر پیش‌داوری‌های فهم را شرط لازم در هر گونه فهمی می‌داند. پیش‌داوری‌های فهم به تعبیر وی، واقعیت تاریخی وجود انسان‌اند و به واسطه همین پیش‌داوری‌هاست که انسان می‌تواند به فهم تاریخ و جهان بپردازد (Ibid, pp.245-253). اعتقاد به تأثیر سویه کاربردی در فهم، نتایجی از قبیل امکان برداشت‌های مختلف از یک متن، استقلال معنای اثر از نیت مؤلف و امتزاج معنای اثر با ذهنیت مفسر را در پی دارد. چنین برداشت‌هایی در تقابل با عینیت‌گرایی در تفسیر است. بتی معتقد است اگر فهم تنها با دغدغه‌ها و کاربردهای زمان حال هدایت شود در این صورت عینیت فهم قابل دفاع نخواهد بود؛ زیرا عینیت صرفاً با خودفراموشی سوژه و با غلبه بر پیش‌داوری‌ها می‌تواند به دست آید؛ اما گادامر با توسل به کاربرد، به عنوان یک بخش ضروری از فرآیند هرمنوتیکی فهم، تسلیم

ذهنیت‌گرایی می‌شود (Bilen, 2000, p.93).

۳-۳. پیش‌داوری

بنا به تلقی گادامر تفسیر با مفسر آغاز می‌شود و پیش‌داوری، نقطه آغاز فهم مفسر است؛ یعنی فهم با پیش‌داوری و پیش‌دانسته آغاز می‌شود. به محض اینکه معنای اولیه متن برای مفسر آشکار می‌شود، معنایی برای کل متن پیش می‌افکند و معنای اولیه تنها به این دلیل برای مفسر آشکار شده که او با پیش‌فرض‌های خاصی با متن مواجه شده است. در گفت‌وگوی با متن، فهمی که مفسر از آن به دست می‌آورد تعدیل و تصحیح می‌شود و این حرکت دوری ادامه دارد تا جایی که مفسر احساس کند متن، معنای خود را ظاهر کرده است. در فرآیند فهم، در حرکت رفت و برگشت میان مفسر و متن، پیش‌داوری مناسب‌تر جایگزین پیش‌داوری مناسب می‌شود. گویی مفسر نمی‌تواند بدون دخالت پیش‌داوری‌ها به فهم اثر دست یابد. تأکید گادامر بر اینکه منطق حاکم بر علوم انسانی از جنس پرسش و پاسخ است و پرسش مؤدی به فهم خواهد بود؛ گواه این است که فهم با مفسر آغاز می‌شود؛ اما تأکید وی بر نقش مفسر به معنای تحمیل پیش‌داوری‌های خود بر موضوع مورد تفسیر نیست بلکه نتیجه فرآیند گفت‌وگو، به سخن درآمدن اثر است. مفسر پرسش‌هایی را در برابر متن می‌گذارد و سعی می‌کند پاسخی را برای آنها بیابد. این پرسش‌ها را، خود موقعیت هرمنوتیکی مفسر به دست می‌دهد و لذا متن بر اساس انتظارات و پیش‌بینی‌های خاص مفسر مورد بحث قرار می‌گیرد. به عبارت بهتر این متن است که برای فهم شدن باید به دنیای ذهنی مفسر منتقل شود.

ارتباط فاعل‌شناسا و مفسر با پیش‌داوری‌های فهم، یک رابطه یک‌سویه نیست، بلکه ارتباطی دیالوگی و دوسویه است. انسان بدون پیش‌داوری‌هایش نمی‌تواند وارد فرآیند فهم شود، اما در ادامه این جریان، محبوس پیش‌داوری‌های خود نیست. انسان در جریان فهم با متنی سر و کار دارد که می‌تواند پیش‌داوری‌های او را به پرسش و چالش فراخواند و همین امر او را از محاصره الزام‌آور پیش‌داوری‌ها خارج کرده و وارد یک جریان و ارتباط دوسویه با آنها می‌کند. البته روشن است که در این جریان، توان و تأثیر پیش‌داوری‌ها از میزان

بالاتری برخوردار است؛ زیرا پیش‌داوری‌ها در واقع صورت فشرده و متراکم انبوهی از تجارب و آموخته‌های نسل‌های پیشینِ فاعل شناست (Ibid, p.263).

۳-۴. خود- نموداری اثر هنری

ویژگی بسیار مهمی که گادامر برای بازی برمی‌شمارد ویژگی خود- نموداری (Self-Presentation) است (Gadamer, 1976, p.xxiii). می‌توان این ویژگی بازی را به عنوان کوششی برای حل مسئله معنا و متن از سوی او دانست. معنای متن یا معنای اثر هنری تقریباً کانونی‌ترین و اصیل‌ترین بحثی است که ذهن هرمنوتیست‌های کلاسیک را به خود معطوف داشته است. به باور آنها معنای متن و اثر هنری بر اساس نیت مؤلف متن یا پدیدآورنده اثر هنری تعریف می‌شود. وظیفه فهم نیز دستیابی به همین قصد و نیت پدیدآورنده و تکرار آن است. به اعتقاد گادامر نظریه فوق منجر می‌شود به اینکه دو مقوله معنا و فهم اموری کاملاً ذهنی و سوپزکتیو شوند. «معنا» امری می‌شود که صرفاً در سوی فاعل‌شناسا جای می‌گیرد و متمرکز می‌شود و «فهم» نیز چیزی نیست جز یک ارتباط ذهنی میان آگاهی مؤلف و آگاهی مفسر که همان معنای ذهنی را بازگو می‌کند. در منظومه فکری گادامر چنین نظریه‌ای نمی‌تواند وجود تفاسیر و فهم‌های رقیب درباره یک متن یا اثر هنری را تبیین کند. تاریخ مملو است از تفاسیر گوناگونی که از موضوعات و متون و آثار هنری به عمل آمده و مجموع آنها، سنت تاریخی و فرهنگی ما را ساخته‌اند و همین سنت تاریخی است که این متون و آثار هنری را به ما منتقل کرده و در فهم ما از آنها تأثیر گذارده است؛ حال آنکه نظریه مزبور در ارتباط برقرار کردن با این سنت تاریخی ناتوان است. گویی اساساً آن را نادیده می‌گیرد. به علاوه، این نظریه و توابع آن، نقش مفسر و موقعیت هرمنوتیکی او را در عمل فهم نادیده گرفته است. همین‌طور سنت تاریخی و اختلاف تفاسیر چیزی نیست که بتوان آن را به دست فراموشی سپرد. افزون بر آن «معنای» یک متن یا اثر هنری را نمی‌توان صرفاً به عوامل انسانی محدود ساخت. لذا به منظور تأمین تمامی این مقاصد گادامر معتقد است که نباید معنا را محدود به نیت و قصد مؤلف یا پدیدآورنده متن یا اثر هنری کرد. معنای یک متن همواره از مؤلف آن فراتر می‌رود (Gadamer,)

2004, p.264). پس جریان فهم نیز تنها یک جریان بازسازی‌کننده و بازگوکننده مقصود مؤلف نیست، بلکه جریان مولد و خلاق است که همواره معنایی نو و جدید پدید می‌آورد. به همین دلیل وی تصریح می‌کند هر زمان که انسان چیزی را می‌فهمد، آن را به گونه‌ای متفاوت و متمایز می‌شناسد (Ibid)؛ یعنی به صورتی کاملاً جدید و ابداعی. بر این مبنا معلوم می‌شود که متن یک معنا ندارد، بلکه معانی متعددی می‌تواند داشته باشد. آنچه مؤلف قصد کرده است، یک معنا از میان معانی ممکن متن یا اثر هنری است. سایر معانی آن چیزی است که متن، خود استعداد اظهار و بیان آن را دارد. وی از این معانی دیگر به عنوان «اضافه معنا» یاد می‌کند. یعنی آن معانی اضافه‌ای که از قصد و نیت صریح یا ضمنی مؤلف در آفرینش متن فراتر می‌روند (Gadamer, 1976, p.xxv). به این ترتیب نظریه گادامر درباره معنای متن مشخصاً در تقابل با نظریه هرمنوتیک کلاسیک قرار می‌گیرد. در جریان بازی، بازیگران نیز به اعتبار وظایفی که بازی بر عهده آنها نهاده است به عرضه و ارائه «بازی» پرداخته و در ضمن ارائه بازی، خود را نیز می‌نمایانند و البته در این میان، اصل، ارائه و نمودارکردن خود بازی است. گادامر با تعمیم دادن این بحث مدعی می‌شود اثر هنری و متون فرهنگی نیز همچون بازی، ساختار خود نموداری دارند. آنها نیز در تجلیات و نمودهای خود زیست می‌کنند (Ibid). نمودهای یک اثر هنری یا متن، امری بیرون و بیگانه از او نیست. آنها همان هستی اویند؛ یعنی امکاناتی که از هستی او ناشی شده و ابعادی از آشکارشدگی او را شامل می‌شوند (Ibid). بر این مبنا اجراها یا تفاسیر مختلفی که از یک متن یا اثر هنری به عمل می‌آید، دیگر به ذهنیت مفسر یا خالق اثر هنری نسبت داده نمی‌شود. درست است که ظاهراً یک بازیگر به یک اجرای جدید و متمایز از اثر هنری و یا تفسیری متفاوت از متن رسیده است، اما به اعتقاد گادامر، این خود متن یا اثر هنری است که به واسطه ساختار خود نموداری‌اش، انواع امکانات هستی‌شناختی خود را آشکار می‌کند (Ibid).

۵-۳. فاصله زمانی

گادامر در تقابل با باور رایج هرمنوتیک رماتیک بر این باور است که نباید عامل زمان را از

فرآیند فهم حذف کرد. روش‌هایی همچون همدلی، تنها از یک باور نادرست نسبت به جریان مستمر تاریخ ناشی شده‌اند. «زمان دیگر یک فاصله و شکاف نیست که باید روی آن پل زد، چون باعث جدایی می‌شود؛ زمان عملاً اصل و مبنای رویدادهاست که زمان حال در آن ریشه دارد. در نتیجه فاصله زمانی چیزی نیست که باید بر آن غلبه کرد» (Gadamer, 2004, p.297). در هرمنوتیک رماتیک آنچه مؤلف می‌فهمد، موضوع اصلی است که درک آن، ما را به شناخت و فهم عینی رهنمون می‌سازد. از آنجا که مؤلف و مخاطبان اولیه به شرایط زمانی- مکانی خود گره خورده‌اند، تنها با گذشت زمان می‌توان آنچه را که مد نظر مؤلف بوده است، به‌خوبی فهمید. «در نتیجه می‌توان گفت که انسان قادر است یک مؤلف را بهتر از آنکه او خود را می‌فهماند، بفهمد» (Ibid, p.295). اما از نظر گادامر چنین تصویری، از این بدفهمی ناشی شده است که گذشت زمان، عامل رهایی از سنت و تاریخ است و در نتیجه این رهایی، می‌توان به فهم برتر دست یافت. وی در مقابل، فهم هر موضوعی را در دامن سنتی که به آن تعلق دارد ممکن می‌داند. در حقیقت او با طرح ایده «فهم متفاوت» بیان می‌دارد که باید از آرزوی رسیدن به فهم برتر دست برداشت؛ چرا که هر فهمی نتیجه توافق میان متن و مفسر با پیش‌داوری‌ها و شرایط زمانی- مکانی خاص خود اوست. «معنای حقیقی یک متنی که با مفسر سخن می‌گوید مبتنی بر حیثیات مؤلف و مخاطبان اصلی او نیست. یقیناً متن با این حیثیات یکی نیست؛ زیرا متن همواره توسط موقعیت تاریخی مفسر و در نتیجه توسط تمامیت مسیر عینی تاریخی، دوباره تعیین می‌یابد» (Ibid, p.296). فاصله زمانی، مفسر را قادر می‌سازد با بهره‌گیری از تاریخ اثری که از زمان تولید اولیه اثر تا زمان او، حاصل گشته، خود دست به تولید بزند. پس از نظر او «فاصله زمانی، آن چیزی است که اجازه ظهور کامل معنای حقیقی موضوع را می‌دهد» (Ibid, p.298).

۳-۶. هرمنوتیکی

حرکت ارجاعی دور هرمنوتیکی با پیش‌داوری‌های مفسر آغاز شده و فرآیند وقوع فهم، ضمن آنکه روند فهم و تفسیر متن است، مجالی نیز برای به‌آزمون گذاشتن پیش‌داوری‌ها

و فرصتی برای بازنگری و اصلاح آنها هست؛ اما پیش‌داوری‌ها علاوه بر اینکه ورود به عرصه دور هرمنوتیکی و آغاز روند تحقق فهم را ممکن می‌سازد، موقعیت هرمنوتیکی مفسر را نیز تعیین می‌بخشد (Ibid, p.304). در نتیجه بازنگری و اصلاح پیش‌داوری‌ها توأم با تجدیدنظر در موقعیت هرمنوتیکی و افق هرمنوتیکی خود مفسر بوده و متعاقباً خودفهمی مفسر را به دنبال خواهد داشت. حرکت ارجاعی در دور هرمنوتیکی، ضمن اینکه فهم متقابل اجزای متن را ممکن می‌سازد و امکان بازنگری پیش‌فهم‌ها را تحقق می‌بخشد، در تطور سنت نیز دخیل است. گادامر این دور را به مثابه دوری میان مفسر با سنت تعریف می‌کند و معتقد است که انتظارات معنایی ما، توسط وجه اشتراکمان با سنت شکل می‌گیرد. وجه اشتراکی که ما را به سنت گره زده است توأم با تطور سنت و جرح و تعدیل پیش‌فهم‌های ما، پیوسته در حال تغییر و تبدل است (Ibid, p.293).

۷-۳. تاریخ‌مندی فهم

منتقدان گادامر نظیر هرش بر این باورند که هرمنوتیک فلسفی چون مبتنی بر تاریخ‌مندی فهم است، به نسبت‌گرایی منجر می‌شود؛ زیرا معیار فراتاریخی و ثابتی برای عینیت و اعتبار تفسیر ارائه نمی‌دهد و بنابراین می‌توان گفت در دام نسبیت‌گرایی تاریخی گرفتار می‌شود؛ به عبارت دیگر تاریخ‌مندی فهم، به عدم شناخت عینی از تاریخ منجر می‌شود؛ زیرا انسان دسترسی به گذشته ندارد. پاسخ گادامر به این انتقاد، آن است که تاریخ‌مندی فهم به معنای ارتباط گذشته با حال است و تاریخ اثرگذار را بیانگر این امر می‌داند. اما منتقدان با رد این پاسخ، معتقدند این راه حل، حاکی از ناتوانی انسان در برقراری ارتباطی اصیل با گذشته و بازسازی آن است و انسان از این منظر همواره ناگزیر است از دریچه افقی که در آن محصور است، به مطالعه تاریخ پردازد؛ در حالی که برای شناخت وقایع تاریخی باید آنها را در شرایط خاص تاریخی‌شان شناخت؛ یعنی تاریخ‌دان باید بتواند شرایط شکل‌گیری این وقایع را بازسازی کند؛ اما گادامر این انتقال به گذشته را امری محال می‌داند. از نظر منتقدان اگر مفسر نتواند بر پیش‌داوری‌ها و تاریخ‌مندی خود غلبه کند، نتیجه این اصل آن خواهد بود که علاقه مفسران در فرآیند تفسیر دخالت دارد. مفسر به

واسطه این علایق و از منظر یک چشم‌انداز خاص موضوع را می‌فهمد. پس به دلیل تفاوت منظرها تفاسیر متعددی پدید می‌آید و به این ترتیب، داوری میان تفاسیر معتبر و نامعتبر امکان‌پذیر نخواهد بود؛ زیرا هیچ‌گونه معیار ثابت و عینی وجود ندارد (Bilen, 2000, pp.18-19).

۸-۳. آگاهی تاریخی

بر این اساس، آگاهی همواره از درون افقی خاص روی می‌دهد که از موقعیت هرمنوتیکی سوژه برمی‌خیزد؛ اما از سوی دیگر فهم درون این افق محصور نشده است و لذا ایستا و نامتغیر نیست؛ چراکه هر فهمی بر مبنای نسبت و افقی صورت می‌گیرد که سوژه بنا به سیر تاریخ در هر برهه زمانی به دست آورده است (Grondin, 1994, p.5). تاریخ مؤثر، جریان فهم و تفسیرهایی است که تا به حال به شکل خاصی در قالب متن، اثر هنری یا واقعه تاریخی، بر سنت گذشته است و این فهم‌ها همواره از پیش‌داوری‌ها و موقعیت‌های انضمامی خاصی برخاسته است و منشأ اثر واقع شده است. آگاهی تاریخی مؤثر عمدتاً آگاهی از موقعیت هرمنوتیکی است؛ اما کسب آگاهی از یک موقعیت، امری است با مشکلات خاص. معنای دقیق موقعیت آن است که ما خارج از آن نمی‌ایستیم و لذا نمی‌توانیم هیچ شناخت عینی از آن به دست آوریم. ما همیشه خودمان را درون یک موقعیت می‌یابیم و نور افکندن به آن، عملی است که هرگز به طور کامل پایان نمی‌پذیرد (Gadamer, 2004, p.301). پس هر فهمی که از موضوعی حاصل می‌گردد، ریشه‌ای تاریخی و غیر عینی دارد. به این ترتیب تلاش برای فهم عینی، روشی بیهوده خواهد بود و شخصی که به این بینش هرمنوتیکی برسد، اصلاً به دنبال آن نخواهد رفت.

۴. ویژگی متن دینی نزد مسلمانان

الف) الفاظ دارای معنای خاصی اند.

ب) زبان متن مقدس زبان عرفی است و فهم عقلاً ملاک است.

ج) متن دارای معنای مشخص و نهایی است.

د) فاصله زمانی میان عصر نزول متن و مفسر، سبب عدم امکان دستیابی به معنا و مراد متکلم نمی‌شود.

ه) شارع از ارائه متن قصد خاصی داشته و به همین جهت مقصود خود را در قالب کلمات بیان کرده است و مفسر باید در پی قصد مؤلف باشد.

و) فهم متن دینی از روش خاصی پیروی می‌کند که با پیروی از آن می‌توان به فهم متن دست یافت.

ز) تأثیر پیش‌فرض‌ها در فرآیند فهم مورد انکار نیست، اما مفسر موظف است به تصحیح آن‌ها پردازد و مفسر به کمک متن می‌تواند به تصحیح برخی پیش‌فرض‌ها پردازد. خود متن به نفی برخی از انتظارات مفسر می‌پردازد.

ح) متن صامت نیست، بلکه ناطق است و هر نظریه‌ای را نمی‌پذیرد.

ط) امکان نقد فهم‌های متکثر وجود دارد؛ بنابراین هر نوع تفسیری مورد پذیرش نیست (نصری، ۱۳۸۹، ص ۳۸۷).

۵. نقاط اشتراک هرمنوتیک شلاپرماخر با برداشت سنتی از فهم دینی نزد مسلمانان

۱-۵. امکان فهم و تفسیرپذیری

اغلب مفسران معتقدند فهم مضامین قرآنی برای سایرین نیز امکان‌پذیر است؛ زیرا تحقق اهداف عالی این کتاب آسمانی و حکمت نازل‌کننده آن ایجاب می‌کند که مطالب آن قابل فهم برای همه باشد. در غیر این صورت هدایت انسان‌ها به سوی اصلاح و ارشاد محقق نمی‌گردد. آیاتی که همگان را به تدبیر در قرآن دعوت کرده و هدف آن را هدایت و پندآموزی مردمان دانسته و منکران را به تحدی فرا خوانده است، گواه محکمی بر امکان فهم قرآن می‌باشند. تألیف هزاران جلد تفسیر به قلم مفسران نیز گویای امکان فهم و تفسیرپذیری قرآن در نظر آنهاست. هرمنوتیک کلاسیک نیز تحقق فهم را امکان‌پذیر می‌داند و معتقد است امکان وصول به فهم قطعی و نهایی متن و هر امر قابل تفسیری، وجود دارد و اگر روش و منطق صحیح تفکر اعمال شود فهم صحیح به دست می‌آید. از این‌رو این متفکران قواعدی را برای دستیابی به این هدف ارائه می‌دهند که از آن جمله می‌توان به نظریه تفسیر دستوری و فنی (روانشناختی) و دور هرمنوتیکی به منظور رسیدن به قطعیت در تفسیر اشاره کرد.

۲-۵. مؤلف‌محوری

از جمله مبانی مفسران در تفسیر قرآن، اعتقاد به اصلی است که در فرهنگ هرمنوتیک به مؤلف‌محوری موسوم است. محوریت مؤلف، مورد قبول همه متفکران اسلامی است. از نظر مفسران، معنای قرآن را باید در مراد حکیمانه نازل کننده آن جست. لذا تمام تلاش‌های زبان‌شناختی و بذل جهدهایی که جهت فهم معانی الفاظ صورت می‌گیرد باید در راستای این هدف باشد. از آنجا که مؤلف‌محوری از آموزه‌های اصلی هرمنوتیک کلاسیک است؛ اتخاذ این مبنا باعث نزدیکی مفسران قرآن به هرمنوتیک کلاسیک و دوری آنان از هرمنوتیک فلسفی می‌شود. از این رو گفته شده است «دیدگاه هستی‌شناختی توحیدی و متن‌شناختی قرآنی، گرایش هرمنوتیکی متن‌محورانه را نفی می‌کند. در این چشم‌انداز اساس تفسیر، معنای متن و خواسته‌های مؤلف حکیم است و نقش مفسر، کشف و باز تولید رازهای جای گرفته در متن و معنای تعبیه‌شده در آن است (سعیدی‌روشن، ۱۳۸۳، ص ۳۹۳).

۳-۵. روش‌گرایی

مقوله روش، در کتاب مقدس مسلمانان اهمیت ویژه‌ای دارد و تمام مفسران به آن معتقدند، هرچند در قواعد آن با هم اختلاف دارند. صاحب‌نظران این حوزه معتقدند تنها با توسل به روش‌های مناسب و اتخاذ معیارهای درست می‌توان به معنای متن دست یافت. از آنجا که صاحب‌نظران هر دو حوزه، به وجود روش‌هایی برای استخراج معنای متن معتقدند. همه تفاسیر صورت گرفته از متن را صحیح نمی‌دانند و معیارهایی را برای تشخیص درستی و نادرستی تفاسیر به کار برده، ضوابطی را برای رسیدن به واقع مطرح می‌کنند. آن‌ها نزدیکی و دوری تفسیر نسبت به نیت مؤلف را ملاک صحت و سقم آن می‌شمارند. چنین مبنایی از سوی هرمنوتیست‌های کلاسیک و مفسران شیعه اتخاذ شده است و علمای اصول نیز در مباحث الفاظ آن را پرورانیده‌اند. طرفداران دیدگاه رمانتیک هم بر این نکته تأکید می‌کنند که معنای حقیقی متن همان چیزی است که مؤلف قصد کرده است (مؤلف‌محوری) و از سوی دیگر بر این مطلب مهم پای می‌فشارند که نیت مؤلف را تنها می‌توان از طریق یک

روش معتبر به دست آورد - بر خلاف آنچه گادامر در کتاب *حقیقت و روش* گفته بود که حقیقت فربه‌تر از روش است و یک فرآیند روش‌محور لزوماً ما را به معنای حقیقی و نهایی متن نمی‌رساند. این رویکرد در میان اکثر مفسران اسلامی نیز به همین ترتیب مورد توجه است. آن‌ها نیز معنای حقیقی متن را در قصد مؤلف می‌جویند و در همان حال برای دستیابی به این مقصود روش‌هایی را ارائه می‌کنند.

۴-۵. عینیت‌گرایی و تعین معنا

مقصود از عینیت‌گرایی آن است که معنای متن امری عینی ثابت و تغییرناپذیر است و بر حسب ذهنیت مفسر و مقتضیات فهم و افق تاریخی او تغییر نمی‌کند. در مقابل این مبنا، ایده نسبیت‌گرایی و عدم امکان درک عینی از معنا و سیال‌بودن فهم‌ها و تغییر آن در پی امتزاج افق معنایی مفسر با افق معنایی متن، است. ویژگی عینیت‌گرایی نیز یک ویژگی متفاوت اما مکمل برای مؤلف‌محوری به شمار می‌آید. در مؤلف‌محوری تأکید بر این است که معنای حقیقی متن همان چیزی است که مؤلف اراده کرده است؛ اما در عینیت‌گرایی معنای حقیقی متن ثابت است و دچار تعدد و تغییر نمی‌شود. برای فهم این تفاوت کافی است فرد مؤلف‌محور - که معتقد است معنای متن همان چیزی است که مؤلف اراده کرده - را تصور کنیم که در عین حال معتقد باشد مؤلف، متن را اراده نکرده است بلکه در نسبت با مخاطبین مختلف و با درجات متفاوت شعور و فهم آنان، معانی متعددی را اراده کرده است. بدین‌سان او مؤلف‌محور خواهد بود، اما عینی‌گرا نخواهد بود. عینیت‌گرایی از مهم‌ترین مبانی تفسیر قرآن است. ماهیت تفسیر متون دینی باز تولید و کشف خواسته‌ها و پیام‌هایی است که خداوند برای هدایت و تعالی انسان فرستاده است، نه معنابخشیدن به متن (سعیدی‌روشن، ۱۳۸۳، ص ۴۳۱). عینیت‌گرایی از ارکان اصلی هرمنوتیک کلاسیک و یکی از مهم‌ترین نقاط افتراق هرمنوتیک کلاسیک و فلسفی است. این رهیافت را می‌توان در آثار متفکرانی مانند کلاودیوس و شلایرماخر و دیلتای به وضوح مشاهده کرد (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۵۲۶). این متفکران معنای متن را واقعیتی مستقل از مفسر می‌دانند که ریشه در قصد مؤلف دارد. این نگرش در برابر نسبی‌گرایی هرمنوتیک فلسفی قرار دارد که به علت

اعتقاد به پیوند محتوای فهم با امور متغیر، به تاریخی بودن فهم و تغییرپذیری آن حکم کرده است (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۴۳۴). به این ترتیب می توان عینیت گرایسی را یکی از مبنای مشترک میان تفسیر قرآن و هرمنوتیک کلاسیک انگاشت.

۵-۵. امکان عبور از موانع تاریخی فهم

مفسران معتقدند به رغم فاصله زمانی میان عصر نزول و عصر تفسیر، فهم عینی امکان پذیر است؛ زیرا اولاً می توان دگرگونی های زبانی را در گذر زمان ردیابی کرد و چنین نیست که وجود این فاصله زمانی، فهم معانی لغات و متون را با مشکل جدی مواجه کند و ظهور لفظی کلام در مقابل معنایی که خداوند اراده نموده و مخاطبان اولیه درک کرده اند، قرار گیرد. ثانیاً برخی قرائن فهم قرآن از طریق احادیث و نقل های تاریخی و بررسی شأن نزول ها و... به ما رسیده که فهم عینی آن را از ورای فاصله تاریخی امکان پذیر ساخته است. برخی هرمنوتیست های کلاسیک نظیر شلاپرماخر و دیلتای نیز بر این باورند که می توان فاصله های تاریخی را درنوردید و به فهم عینی از پدیده های تاریخی و متون قدیمی رسید. به نظر آن ها فهم، وسیله ای برای غلبه بر این فاصله زمانی است. از این رو آنها هرمنوتیک را ابزاری کارآمد برای پیمودن فاصله تاریخی میان عصر تألیف و عصر تفسیر یا به عبارت دیگر مؤلف و مفسر می دانند (واعظی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۸). در قرن نوزدهم برخی هرمنوتیست های کلاسیک مانند دیلتای به تاریخ گروی و نسبیت تاریخی متمایل شدند؛ ولی آنها نیز عبور از موانع تاریخی فهم را غیرممکن ندانستند، بلکه فهم تاریخی را مقدم بر فهم متن می دانستند (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۵۲۹).

به طور کلی می توان گفت هر چند مفسران و هرمنوتیست های کلاسیک به تأثیر منفی فاصله تاریخی بر فهم و تفسیر متن اذعان دارند اما آن را مانعی ناپیمودنی نمی انگارند.

۵-۶. توجه به قواعد عام زبانی

به عقیده مفسران، خداوند معارف متعالی کتاب خویش را در ساختارهای زبان بشری و مستند به قواعد عام زبانی و اصول عرف عقلایی محاوره و مفاهمه بیان کرده است (سعیدی روشن، ۱۳۸۳، ص ۴۲۱-۴۲۴)؛ بنابراین در فهم قرآن باید برخی اصول را در نظر داشت. از جمله معنای واژگان در عصر نزول و تفاوت معنایی آن در گذر زمان، قواعد

صرفی، نحوی و بلاغی، قرائن پیوسته لفظی نظیر سیاق کلمات و جملات، آیات و سوره و قرائن پیوسته غیرلفظی نظیر سبب نزول، شأن نزول، فرهنگ عصر نزول، زمان و مکان نزول، ویژگی‌های گوینده و مخاطب و نیز قرائن ناپیوسته نظیر سایر آیات قرآن و روایاتی که در ذیل آن بیان شده و انواع دلالت‌های عقلی کلام مانند دلالت مطابقتی، تضمینی، التزامی. علاوه بر مفسران اصولیان نیز با هدف درک مراد شارع، شناخت قواعد عام فهم را در زمره اهم پژوهش‌های خویش قرار داده و در مباحث الفاظ و مباحث عقلی علم اصول بدان پرداخته‌اند. مفسران در موارد بسیاری از ثمره تلاش علمی اصولیان در این باره استفاده کرده‌اند. برای مثال قاعده «اصالت ظهور» یکی از مهم‌ترین قواعد زبانی است که هر دو گروه در کشف مقاصد شارع از آن بهره می‌گیرند (همان).

هرمنوتیک‌های کلاسیک نیز توجه به قواعد عام زبانی برای تفسیر متون را در نظر داشته‌اند. آنها به دلایل متعدد از جمله تأثیر افکار رمانتیسم، به روابط بین‌الذهانی توجه ویژه‌ای کرده‌اند (احمدی، ۱۳۸۰، ص ۷۱) و تأکید داشتند که بدون دستیابی به این اصول و قواعد، تدوین متون و محاورات ویژه امکان‌پذیر نخواهد بود.

۶. تفاوت هرمنوتیک شلایرماخر و فهم متن دینی نزد مسلمانان

رویکرد جدید شلایرماخر به هرمنوتیک و گذر از هرمنوتیک خاص به عام، زمینه‌ساز دگرگونی جدی و عمیق در تعریف هرمنوتیک و موضوع و شرایط و ضوابط آن شد. او بر خلاف پیشینیان خود هرمنوتیک را فن فهم معرفی کرد؛ موضوع آن را فهم و مسائل آن دانست و در بیان و طرح معیارها و ضوابط و شرایط، به متن خاصی توجه نداشت و اصول کلی فهم را عرضه می‌کرد؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تفاوتی اساسی میان هرمنوتیک شلایرماخر با دانش تفسیر وجود دارد که عبارت است از: دانش تفسیر در میان مسلمانان، در واقع هرمنوتیک خاص است - همانند هرمنوتیک کتاب مقدس - اما هرمنوتیک شلایرماخر هرمنوتیک عام است. در هرمنوتیک خاص، مجموعه‌ای از قواعد و ضوابط و شرایط برای فهم و کشف مراد صاحب یک متن خاص عرضه می‌شود؛ چنان‌که مفسران و قرآن‌پژوهان، انبوهی از شرایط و مبانی و ملاک‌ها را برای کشف مراد خداوند از آیات قرآن

عرضه می‌کنند. یا در هرمنوتیک کتاب مقدس، مجموعه‌ای از اصول برای دریافت مقصود نویسندگان کتب و رساله‌ها ارائه می‌شود؛ اما در هرمنوتیک عام هیچ متن خاصی مورد نظر نیست و تمام اصول و قواعدی که عرضه می‌گردد به شکل کاملاً کلی بیانگر نحوه به فهم درآمدن هر متنی است. با توجه به تفاوت یادشده، این سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان همان تحولی را که شلایرماخر در دانش هرمنوتیک به وجود آورد و هرمنوتیک را از شکل خاص تبدیل به هرمنوتیک عام کرد، در دانش تفسیر نیز پیاده کرد؟ و ادعا نمود دانش تفسیر در تمام متون چه آیات قرآن و چه سایر متون غیر وحیانی، ذاتاً یکی است و تفسیر قرآن نیاز به روش خاصی ندارد و از همان روشی که در فهم متون بشری می‌توان بهره برد در فهم آیات قرآن نیز می‌توان سود برد؟ باورهای برخی از مفسران نشان می‌دهد که آنان به این پرسش پاسخ مثبت نمی‌دهند. برای نمونه علامه طباطبایی بر این اعتقاد است که قرآن در طرح مسائل و احکام و نیازمندی‌های مردم از شیوه عقلا پیروی نکرده است، بنابراین نباید در فهم و درک مقاصد خداوند تنها از اسلوب و متد عقلا سود برد. در نگاه ایشان، فهم آیات قرآن مانند سایر متون بشری نیست و نمی‌توان اصول مشترکی برای فهم تمام متون وحیانی و غیر وحیانی عرضه داشت تا در نتیجه تفسیر، از شکل خاص خود درآید و جامه عام بپوشد (بهرامی، ۱۳۸۱، ص ۶-۷).

۷. تأثیرات هرمنوتیک فلسفی گادامر در حوزه فهم دینی

تعدادی از نواندیشان دینی ایران در برخی مبانی فلسفی خود متأثر از گادامر/مروند و کوشیده‌اند با استفاده از آن مبانی به سراغ متن دینی (اسلامی) بروند. از این میان می‌توان به مجتهد شبستری اشاره کرد. برخی از آرای او در باب فهم متن دینی عبارت‌اند از:

الف) هر فهمی یک تفسیر است

متدینان اگرچه تلاش می‌کنند تا حقیقت دینی را از متون دینی استخراج کنند، اما بهره آنها همواره تنها معرفت دینی و فهم دینی بوده است و اگر به این گفته، سخن دیگری را نیز اضافه کنیم که هر فهمی خود یک تفسیر است، به این نتیجه می‌رسیم که ما همواره حقیقت دینی را می‌جوئیم، ولی تفسیر آن را به دست می‌آوریم و این فهم همواره رنگ تاریخی بودن دارد (مجتهدشبستری، ۱۳۷۹، ص ۱۵).

ب) تأثیر پیش‌فرض‌ها بر فهم متن دینی

متدینان هرگز با ذهن خالی به سراغ فهم دین نمی‌روند. فهم دینی همانند دیگر فهم‌های بشری بر پیش‌فرض‌ها و علایق و انتظارات مفسر مبتنی است (همان، ص ۷-۸). این اعتقاد که مفسران کتاب مقدس، باید ذهن خود را از پیش‌فرض‌ها خالی کنند، عملی غیرممکن است. هم مفسران و هم مجتهدان در طی تاریخ بر اساس پیش‌فهم‌ها و انتظارات خود به تفسیر پرداخته‌اند (همان، ص ۲۸۷).

ج) پایان‌ناپذیری فهم

«فهم یا تفسیر نهایی، داده نشده است و اساساً فهم یا تفسیر نهایی معنی ندارد» (همان، ص ۲۹۹). قطعیت و مطلقیت نهایی، الآن در هیچ علمی معنی ندارد. عالمان دینی با توجه به شرایط مختلف فکری به سراغ فهم متن دینی می‌روند و برداشت‌های مختلفی از این متن‌ها به دست می‌آورند. پس وجود این تنوع و کثرت در فهم دینی را نمی‌توان انکار کرد.

د) پرسش از متن

مفسران دینی هر یک با توجه به خاستگاه فرهنگی و زمانی خود و بر اساس پرسش‌های گوناگونی که دارند به سراغ متن می‌روند. نتیجه تعامل آن‌ها با متن، پاسخ‌های گوناگونی است که به فراخور پرسش‌هایشان از متن دریافت می‌کنند. عده‌ای معتقدند مفسران دینی تنها پاسخ‌هایی را می‌توانند از متن دریافت کنند که انتظار دریافت آن‌ها را دارند و این انتظار معین مفسران است که مسیر پرسش را برای آن‌ها ترسیم می‌کند (همان، ص ۲۴). پس باید متفکران دینی در گام نخست انتظارات خود را از متن مشخص کنند و به پالایش آن‌ها بپردازند تا با انتظارات نابجا به سراغ متن نروند (همان، ص ۲۴-۲۵).

ه) ترجمه معنای متن در افق تاریخی مفسر

شبستری معتقد است ضرورت این عمل هنگامی روشن می‌شود که متن و تفسیر آن مربوط به دو عصر متفاوت باشد. اگر مفسر مربوط به افق تاریخی غیر از افق تاریخی متن باشد، باید متن در افق تاریخی مفسر تفسیر شود. فهمیدن مقصود گذشتگان تنها از رهگذر پرسش‌های امروزی امکان‌پذیر است؛ زیرا تجربه انسان‌ها در عصری که مقهور نیروهای طبیعی بودند با عصری که طبیعت را به تسخیر درآورده‌اند، کاملاً متفاوت است و این

تفاوت تجربه‌ها ناشی از تاریخی بودن انسان‌ها است. انسان‌ها درون فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و ادیان گوناگونی زیست کرده‌اند و بنابراین فهم‌های متفاوتی از امور دارند (همان، ص ۲۹).

۸. نظریه تعین و عدم تعین معنا

بر اساس این نظریه مفسر همواره به دنبال معنای نهایی و یگانه متن است. متن از علائم زبانی به وجود آمده است که با قواعد خاصی ترکیب شده‌اند. مفسر به یاری آشنایی با این قواعد و آشنایی با کاربرد آنها تلاش می‌کند تا به معنای متن برسد. به باور گادامر بین تجربه آثار هنری و بازی، وجوه تشابه وجود دارد. در بازی هرچند بازی بر بازیکنان برتری دارد و بازیکنان ملزم به رعایت قواعد آن‌اند، اما از سوی دیگر، وجود بازیکنان نیز برای تحقق بازی ضروری است. بازی در افعال و واکنش‌های بازیکنان، خود را نشان می‌دهد و پیامد مهم این خودبازنمایی، در نظر گادامر تغییرپذیری است؛ زیرا بازی، وجود عینی و ملموس خود را از بازیکنان می‌گیرد، پس قابل تغییر است. این ایده را به فهم متن نیز می‌توان سرایت داد. برای مثال هنگامی که حتی در یک فاصله زمانی کوتاه دست به قرائت متن می‌زنیم، برداشت فعلی خود را متفاوت با برداشت پیشین می‌یابیم. این تفاوت را باید ناشی از تغییرپذیری قرائت معنای متن و تغییرپذیری را نیز مستلزم عدم تعین معنا دانست. همان‌گونه که محتوای یک بازی با بازیکنانش تعیین می‌شود، محتوای معنای آثار هنری و متون نیز با خوانندگان آن آثار تعیین می‌شود. البته نقدهایی بر این باور گادامر وارد است که عبارت‌اند از:

الف) معمولاً می‌توانیم بین فهم درست و فهم نادرست تفاوت قائل می‌شویم. نکته مبهم درباره نظریه عدم تعین معنا که هرمونیک گادامر را نیز در برمی‌گیرد، در همین نکته نهفته است؛ زیرا اگر برای معنا محدودیت‌هایی قائل نشویم هیچ تبیینی برای تمایز فوق نخواهیم داشت. به بیان دیگر اگر معنا را تا بی‌نهایت قابل بسط بدانیم، ناچار خواهیم شد هر فهمی از متن را بپذیریم.

ب) برخی متون بر مبنای عوامل محدودیت‌آفرینی قرار دارند که ریشه در کارکرد آن متون و ویژگی‌های آن‌ها دارد و در نتیجه یک متن با متن دیگر متفاوت می‌شود. یک متن

ممکن است کارکردهای گسترده‌ای داشته باشد، پس دامنه معنایی آن نیز گسترده‌تر می‌شود؛ به علاوه، نحوه ترکیب علائم زبانی در هر متن نیز با متن دیگر تفاوت دارد. نحوه ترکیب این علائم در متن، سبب می‌شود متن پذیرای هر معنایی نباشد. همچنین کارکردهای ویژه متن نیز می‌تواند دامنه تغییر معنای متن را محدود کند. برای مثال متون دینی از نظر کارکرد با هم متفاوت‌اند. در بعضی کارکرد دعایی بیشتر به چشم می‌خورد و در بعضی دیگر کارکرد اخباری و کلامی.

ج) می‌توان این پرسش را مطرح کرد که چرا همه متون در تحمل‌پذیری معانی گوناگون و لایه‌لایه، با هم برابر نیستند؟ نظریه عدم تعین معنا، تفاوت متون در این زمینه را روشن نمی‌سازد (قائمی‌نیا، ۱۳۷۹، ص ۲۴۲-۲۴۳).

۹. ریشه اختلاف فهم‌ها

الف) اختلاف ظرفیت ادراکی افراد: هر فردی بنا به توانایی‌های فردی و استعدادهایی که داراست، به سطحی از فهم معارف دینی دست می‌یابد که با دیگری متفاوت است.

ب) اختلاف روش‌ها: انتخاب هر روشی برای فهم و تفسیر مفسر تأثیرگذار است. برای مثال در طی تاریخ بعضی مفسران نظیر اشاعره و اخباریون تنها به ظاهر آیات توجه کرده‌اند و به این ترتیب از فهم لایه‌های عمیق متن دور شده‌اند.

ج) ابهامات متن: گاه ابهامات خود متن سبب‌ساز اختلاف فهم‌ها می‌شود. برای مثال می‌توان به حروف مقطعه و یا آیات متشابه اشاره کرد که بستر فهم گوناگون را پدید می‌آورند (نصری، ۱۳۸۹، ص ۳۷۷-۳۷۸).

۱۰. تفکیک معنای طولی و عرضی از دیدگاه علامه طباطبایی و مسئله تعین معنا

به باور علامه قرآن دارای معنای ظاهری و نیز معنای باطنی است و این دو معنا در طول هم‌اند، نه در عرض هم. نه معنای ظاهری، معنای باطنی را نفی می‌کند و نه معنای باطنی، مزاحم و مخل معنای ظاهری است. از نظر ایشان لایه‌لایه بودن متن، به این معنا نیست که قرآن دربرگیرنده معانی است که یکدیگر را نفی می‌کنند و می‌توان آنها را در عرض هم قرارداد، بلکه این معانی با یکدیگر رابطه طولی دارند و در عین اینکه همگی صادق‌اند، اما

با هم تفاوت دارند. این سخن علامه را می‌توان به مسئله تعین معنا و عدم تعین پیوند داد و به این نتیجه رسید که معانی قرآن از جهتی معین و از جهتی نامعین‌اند. از جهت معانی عرضی متعین‌اند- متن تنها در برگرفته برخی معانی عرضی است و ممکن نیست همه آن‌ها را به متن نسبت داد- اما از جهت معانی طولی عدم تعین جاری است، یعنی همه معانی طولی را می‌توان به متن نسبت داد. این معانی طولی با درجه فهم‌های مخاطبان متن تعین می‌یابند (قائمی‌نیا، ۱۳۷۹، ص ۲۵۲).

نتیجه‌گیری

اگر متن دینی را پیامی از جانب خداوند و به منظور هدایت انسان‌ها بدانیم، ناگزیر از دست یافتن به معنای متن هستیم که همانا پیام الهی است؛ اما این امر خود مبتنی بر این پیش‌فرض است که متن دینی مصون از تحریف و تصرف بشری باشد و وضعیت کتب ادیان الهی در برابر این پیش‌فرض یکسان نیست. از تحقیقات تاریخی می‌توان یافت که عهد عتیق و عهد جدید در روند شکل‌گیری خود، مصون از دخل و تصرف علمای یهودی و مسیحی نبوده‌اند. برخی از این تصرفات تحت عنوان مکاشفات، برخی تحت عنوان تعالیم شفاهی که شاگردان و پیروان مسیح افزوده‌اند- که در این میان خطای انسانی از جمله خطای حافظه را نباید نادیده گرفت- و فزازهایی دیگر نیز تحت تأثیر فشارهای سیاسی در قرون اولیه مسیحیت به منظور جلب رضایت یهودیان، صورت گرفته است. با توجه به بشری بودن این متون، در چند سده اخیر به منظور جلوگیری از تعارض بین متن مقدس و یافته‌های علمی عصر جدید، برخی از مفسرین سعی در سازگار نمودن عقاید و باورهای منبعث در این متون با باورهای علمی زمان کردند. شلایرماخر به منظور فهم متن مقدس نیز همان اسلوب و روشی را ارائه می‌کند که برای تفسیر سایر متون وجود دارد. در اینجا باید همان پیش‌فرض ابتدای سخن را مطرح کرد که اگر متن دینی را متنی بدانیم که کاتبان بشری در نگارش کلمات و مفاهیم آن هیچ تصرفی نداشته‌اند، آن‌گاه نمی‌توان پذیرفت متنی را که از جانب خداوند عرضه شده است صرفاً به همان سبک و سیاق متون بشری تفسیر نمود؛ زیرا از آنجا که صاحب این متن، ویژگی‌های متمایزی دارد و از نزول

آن نیز اهداف خاصی داشته است پس شیوه فهم آن نیز متناسب با ویژگی‌هایش باید منحصر به فرد باشد. هر چند می‌تواند پاره‌ای اشتراکات نیز داشته باشد از جمله امکان فهم عینی، امکان بهره‌گیری از روش برای رسیدن به قصد و نیت مؤلف، امکان غلبه بر فاصله زمانی و دستیابی به فهم برتر که این موارد را می‌توان با قرائت سنتی از متن دینی نزد مسلمانان مشترک دانست. در قرائت رایج بین مسلمانان نیز قرآن متنی فرازمانی است که مفسر آن موظف است به منظور دستیابی به فهم عینی متن - که کارکرد ویژه‌ای در زندگی مؤمنان دارد و همانا تعیین برنامه زندگی و جهت‌گیری پیروان آن است - از دخالت دادن پیش‌فرض‌ها و پیش‌دانسته‌های خود حداقل امکان جلوگیری به عمل آورد و هر چند مفسر در سنت و دوره زمانی خاصی زندگی می‌کند و به تبع آن از تفکرات و ذهنیات خاصی برخوردار است، اما اگر بخواهد عوامل محیطی خویش را در فهم و تفسیر متن دینی دخالت دهد، در دام تفسیر به رأی و نسبی‌گرایی در فهم گرفتار شده است و از سوی دیگر، فرض بر این است که هدف از نزول این متن از سوی خداوند هدایت بشر است؛ و انسان‌ها نیز فطرت یکسانی دارند؛ پس باید به جهت اشتراک در انسانیت، بتوانند در شرایطی که ظرفیت ادراکی مشابهی داشته باشند، در مواجهه با متن، از تعالیم مشابهی بهره‌مند شوند.

برخی متفکران، نزاع عالمان دینی در طی تاریخ را گواه بر عدم دستیابی به فهم عینی و قصد و نیت مؤلف می‌دانند و بر این باورند که فهم انسان‌ها در هر عصری تحت تأثیر اقتضائات آن عصر قرار دارد و حتی در یک عصر نیز چون مفسران مختلف با پیش‌فرض‌ها و پرسش‌های گوناگون وارد گفت‌وگو با متن می‌شوند، به فهم‌های متفاوت و متکثر می‌رسند. به این ترتیب این پرسش و پیش‌دانسته مفسر است که معنای متن را می‌سازد و مستقل از آن نباید در پی دستیابی به قصد مؤلف بود. بیش‌ترین مؤلفه‌ای که در هرمنوتیک گادامر سبب اعراض از مؤلف‌محوری می‌شود، مسبوق‌بودن هر فهمی به پیش‌فرض‌های مفسر آن است. هر چند گادامر خود به خطر گرفتارشدن مفسر در پیش‌داوری‌های نادرست آگاه است و به همین جهت راه حل فاصله زمانی را مطرح

می‌کند؛ اما این معیار نیز چندان گره‌گشا نیست و نمی‌توان آن را درباره داوری آثار زمان حال مفید دانست.

گادامر در آرای خود مؤلفه‌هایی نظیر امتزاج افق‌ها، کاربرد و تاریخ‌مندی فهم را برای اثبات عدم دستیابی به نیت و قصد مؤلف مطرح می‌کند؛ اما از سویی دیگر به این نکته نیز واقف است که چنین مؤلفه‌هایی ممکن است هرمنوتیک او را به سوی ذهن‌گرایی و نسبیت‌گرایی سوق دهد؛ بنابراین در دفاع از خود، بر نقش فعال متن در فرآیند تفسیر تأکید می‌کند تا اتهام ذهن‌گرایی محض را از خود دور کند. با این همه به دلیل تأکید بسیار او بر نقش مفسر در شکل‌گیری فهم و تفسیر، نمی‌توان از گرایش هرمنوتیک او به سوی نسبیت‌گرایی چشم‌پوشی کرد. اگر مفسر دینی بخواهد مبانی هرمنوتیکی گادامر را در تفسیر متن، تسری دهد ناگزیر از پذیرش انبوهی از تفاسیر هم‌عرض است که هر یک ناشی از پرسش‌های متنوع و گوناگون مفسرین در سنت‌های مختلف فکری‌اند و هر یک به نحوی سهمی از حقیقت دارند.

از سوی دیگر، از کنار مؤلفه‌هایی نظیر سنت و تاریخ‌مندی و تأثیر آنها بر مفسر نیز نمی‌توان به راحتی چشم‌پوشی کرد؛ زیرا واقعیت این است که مفسر در سنت خاصی زندگی می‌کند که از دریچه آن سنت به جهان می‌نگرد. هر چند محصور بودن مفسر در سنت فکری خاص را می‌توان امری نسبی دانست که رهایی از آن امری ممکن است و حتی لازم و ضروری است. به همین جهت مفسران در طی تاریخ روش‌هایی را برای دستیابی به معنای عینی متن ارائه کرده‌اند؛ خصوصاً اینکه برخی از متون دینی نظیر قرآن طبق باور رایج مسلمانان متن صامتی نیست که در برابر پرسش‌های گوناگون مفسران به نحو انفعالی وارد دیالکتیک شود و هر فهمی از آن، در عرض فهم دیگر بهره‌ای از حقیقت داشته باشد. چنین متنی هر نوع پرسشی را بر نمی‌تابد.

نباید از این نکته نیز غفلت کرد که هرمنوتیک شلایرماخر نیز از عهده تبیین فهم متون لایه‌لایه بر نمی‌آید؛ زیرا هر فردی ممکن است به فهم لایه‌ای از متن نائل شود و از فهم لایه عمیق‌تر قاصر شود. هنگام مواجهه با متونی که بطون متعددی دارند مفسران به علت عوامل

گوناگونی نظیر ظرفیت ادراکی و سطح دانش و تخصص، نمی‌توانند همگی به فهم هم‌سطحی از متن دست یابند و اختلاف فهم‌ها رخ می‌نماید. در اینجا آیا می‌توان گفت فردی به فهم معنای نهایی دست یافته است و فرد دیگری خیر؟ نگارنده بر این باور است که اگر دستیابی مفسر متن دینی به معنا را امری مشکک بدانیم می‌توان به دو نکته دست یافت:

الف) هر مفسری که به فهم لایه‌ای از این متن دست یافت، در حد همان مرتبه به فهم عینی از آن متن رسیده است و نسبت به مرتبه عمیق‌تر، به فهمی نسبی رسیده است.
ب) می‌توان فهم‌های گوناگونی را که از لایه‌های متفاوت از متن حاصل شده‌اند، در طول یکدیگر صحیح دانست.

منابع و مأخذ

۱. احمدی، بابک؛ ساختار و تأویل متن؛ تهران: نشر مرکز، ج ۱۲، ۱۳۸۰.
۲. بهرامی، محمد؛ «نگرش تطبیقی به دانش تفسیر و هرمنوتیک شلایرماخر»؛ فصلنامه پژوهش‌های قرآنی، ش ۳۲، ۱۳۸۱.
۳. پالمر، ریچارد؛ علم هرمنوتیک، ترجمه محمدسعید حنایی کاشانی؛ تهران: انتشارات هرمس، چاپ پنجم، ۱۳۸۹.
۴. سعیدی‌روشن، محمدباقر؛ تحلیل زبان قرآن، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۳.
۵. قائمی‌نیا، علی‌رضا؛ «راز راز متن (هرمنوتیک، ساختارشناسی و راز متون دینی)»؛ مجله هفت آسمان، ش ۸، زمستان ۱۳۷۹.
۶. مجتهدشستر، محمد؛ هرمنوتیک کتاب و سنت؛ تهران: طرح نو، ج ۴، ۱۳۷۹.
۷. نصری، عبدالله؛ راز متن؛ تهران: انتشارات سروش، ج ۱، ۱۳۸۹.
۸. واعظی، احمد؛ درآمدی بر هرمنوتیک، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ج ۴، ۱۳۸۶.

9. Bilen, Osman; **The Historicity of understanding and The problem of Relativism in Gadamer s Philosophical Hermeneutics**; Cultural Heritage And Contemporary Change SeriesI, Culture And Values, Volome27. SeriesIIA, Islam, Volome11.2000.

10. Bontekoe, Ronald; **Dimensions of the Hermeneutics Circle**; Humanity Press, New Jersey, 1996.
11. Gadamer, Hans-Georg; **Philosophical Hermeneutics**; trans & ed. David E Linge; Berkeley & Los Angeles, University of California Press, 1976.
12. —; **Truth and Method**; translated by Joel Weinsner and Donald M. Marshal; London. New York, 2004.
13. Grondin, Jean; **In troduction to philosophical Hermeneutics**; Translated by Joel weinsheimer; Yale university press, 1994.
14. Keith, Clements; Schleiermacher, Feidrich.D.E; **pioneer of modern theology**; London, 1987.
15. Schleiermacher, Feidrich.D.E; **Hermeneutics and criticism and other writing**; Translated and edited by Andrew Bowie; Gambdrige university press, 1998.

